

نیما

شماره مسلسل ۱۴۵

سال سیزدهم

مرداد ماه ۱۳۳۹

شماره پنجم

مرحوم علامه محمد قزوینی *

رسائل قطب بن محیی

رسائل قطب بن محیی ، نسخه خطی جدید بخط نستعلیق مورخه ۲۷ شعبان ۱۳۱۸ ، مکتوب در طهران ، بقطع هشت صفحه ، دارای ۵۰۴ صفحه .
ابتدای کتاب : والعاقیة للمتّقین ، بربرادر اعزّ شیخ کریم الدّین پوشیده نیست که چون نبوت منقطع شده . الخ .

عبارت آخر کتاب : عجب و خودبینی از خود جدا کن ، سخن بشنو ، خود را بازستان از گرو بلاغ ، فهل یهلك الا القوم الفاسقون ، والسلام علی عبادالله المخلصین

* در اهمیت و عظمت این مقاله همین بس که علامه فقیه محمد قزوینی نوشته است . کنجکاوی و استقصاء در تحقیق ، از این فراتر شاید ممکن نباشد ، و اکنون که اهل علم و تحقیق از چنو مرجعی مطمئن و حجتی قویم محروم مانده اند به عظمت مقامش پیش از پیش متوجه می شوند . خداوند تعالی او را فریق رحمت فرماید ، و یکی دوتن را که تقریباً همانند وی باید شمرد ، عمر طولانی بدهد . امید و توقع است خوانندگان مجله شما - که غالباً از فضای طراز اول مملکت اند - اهتمام ما را در تهیه و درج چنین مقالات و رسائلی بی مانند بستانند و تحسین فرمایند . از دوست دانشمند نجیب ایرج افشار نیز نهایت امتنان است که این گونه آثار را بمجله شما اهدا و ایثار می فرمایند .

و اولیاء الله المفلحین الفائزین و رحمة الله وبر کاته و رضوانه .

نسخه مذکوره عبارت است از عده کثیری از مکاتیب یکی از مشایخ صوفیه که همیشه در ابتدای نامه‌ها نام خود را باین نحو رقم کرده است : « من عبدالله قطب بن محیی الی ... » و مخاطبین این مکاتیب اشخاص مختلفه‌اند که باستثنای قلیلی همه از اصحاب و مریدان خود قطب بن محیی مذکور میباشند ، و اسامی بعضی از ایشان از این قرار است (۱) :

شیخ رکن الدین محمدا (زیادتی الفی در آخر محمد غالباً) بسیار مکرر از جمله مثلاً ۲۸۲ ، ۲۸۵ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ؛ امیر محب الدین محمد که مخاطب اکثر از مکاتیب اوست ، امیر غیاث الدین ، شمس الدین ابوسعید ، امیر رکن الدین حسن ۳۰۹ ، ۳۱۴ ، ۳۳۳ ، فاضل الدین عبدالله ۳۳۰ ، شمس الدین محمد ۳۳۳ ، عماد الدین عبدالعزیز ۳۳۳ ، مجد الدین اسمعیل ۳۳۵ ، معز الدین الملک اسحق ۳۳۸ ، امیر جلال الدین احمد ۳۳۸ ، عماد الدین جعفر ، ۳۴۰ ، مولی ابویزید ۲۸۴ ، قطب الدین ابویزید (که ظاهراً همان سابق است) ۳۴۲ .

با فحوص زیاد در کتب عجالة چیزی از شرح حال صاحب این مکاتیب و عصر او و موطن او و كذلك از شرح حال مخاطبین مکاتیب او در هیچ جا بنظر نرسید ، ولی از تتبع اجمالی خود این مکاتیب بعضی اطلاعات راجع بمؤلف آنها بدست آمد که ذیلا مذکور میشود . و اگر کسی نتبعمی دقیق‌تر نماید شاید معلوماتی بیشتر بدست بیاورد . موضوع جمیع این رسائل تصوف و عرفان است ولی باتقید نام بمتابعت شریعت اسلام ، نه از قبیل تصوف حافظ شیرازی که - بواسطه نهایت وسعت مشرب - جمیع مذاهب و ادیان را علی السواء مؤدی بیک غایت می‌پندارد و جنگ هفتاد و دو ملت همه را عنذر می‌نهد ، ولی گویا هیچ جا خود را و اتباع خود را باسم عارف یا صوفی نمیخواند ، بل همیشه از ایشان باسم **اخوان** یا **اخوان الهیین** یا **الهمیین** یا **قائمین** می‌خواند و محلی را که حوزه اجتماع اصحاب او یا محل اقامت ایشان بوده نیز بهمین مناسبت

۱ - ارقام هندسی حواله به صفحاتی است که نام آن شخص مفروض در آن صفحات ذکر شده ، ولی این ارقام بطور اتفاق و من باب مثال است نه آنکه نام آن شخص منحصر در آن صفحه مذکور باشد .
لا غیر .

به اخوان آباد موسوم نموده بوده اند (۱).

درس ۲۹ - ۳۰ گوید: « مثل ما مثل اصحاب کهف است. جماعتی برادران یکدل متفق بودند، باطور مردم بسر نمی توانستند برد، از ایشان کناره کردند که قوم ایشان شرک جلی داشتند. قوم ماشرک خفی دارند که التفات بماسوی الله است وقد قال رسول الله ص تعس عبدالدينار و عبدالدرهم. خدای عزوجل قصه ایشان در قرآن آورده تا ما را اسوه باشد. قال الله تعالى: نحن نقص عليك نبأهم بالحق انهم فتية آمنوا بربهم و زدناهم هدى و ربطنا على قلوبهم ان قاموا فقالوا ربنا رب السموات و الارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذا شططا. (۲) اکنون ما نیز جماعتی برادرانیم بایکدیگر پیمان بسته ایم بدوستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان او، و احیاء سنت رسول الله مبلغ العلم و الطاقه، و میخواستیم که از مردمان گوشه گیریم و بعبادت خدای عزوجل مشغول شویم تا آنروز که بمیریم کار با کار کس نداریم مردمان را نیز باید که کار با کار ما نباشد. »

و مکرر تصریح میکنند که وی داعیه شیخی یاقطبی و نحو ذلك ندارد. از جمله در جواب سؤالی از جهرم در ص ۲۷ مسطور است:

« سؤال پنجم: آنکه او [یعنی صاحب این مکاتیب] ولی است یاقطب بایستی که اموال قبول نکردی با آنکه بسیار دارد و بان التفات نمودی. جواب: این ضعیف را دعای مذکوره نیست فسقط السؤال، در ص ۲۳ گوید « فلان [یعنی خود او] داعیه شیخی ندارد و کس را بمیریدی نمیخواهد، و در ص ۲۹ گوید: « و این ضعیف نه دعوی ولایت [دارد (۳)] و نه قطبیت و نه نیز داعیه تابعیت (۴) کسی مرا ». پس تا اندازه طریقه و مشرب او و اصحاب او بدست آمد.

از مواضع متعدده این رسائل صریحاً برمی آید که مؤلف از اهل سنت و جماعت بوده است نه شیعی، در ص ۲۸ در جواب سؤالی می نویسد:

« سؤال ششم آنکه او گفته ایمان مقلد صحیح نیست و این خلاف حدیث و

۲ - سورة الكهف (۱۸) آیه ۱۴.

۱ - ص ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶.

۳ - بخط مرحوم قزوینی، بامداد، بالای سطر. ۴ - تابعیت؟ (بخط مرحوم قزوینی با ممداد)

نقل و سخن پیغمبران است ... **جواب** : شیخ ابوالحسن اشعری که امام اهل سنت است مذهب او اینست که ایمان مقلد صحیح نیست ، و در همان صفحه بحدیثی از صحیح بخاری تمسک بسته است ، و كذلك . در ص ۸۰ بچند حدیث از صحیح بخاری و مسلم ، و در ص ۲۴ بقتوائی از امام نواری .

مؤلف بسیار فاضل و با اطلاع از علوم اسلامیّه و فلسفه و کلام بوده و علاوه بر اینها بسیار اهل ذوق و مجذوب و مفتون کتب ارباب حال بسوده است ، در اغلب مکاتیب خود باشعار مثنوی استشهاد می نماید و گاه نیز باشعار سعدی و حافظ و غیرهما ولی امام قدوده و هادی او مثنوی است . و اتباع خود را نیز ب ممارست قرائت مثنوی و منطق الطیر عطار و کیمیای سعادت غزالی و تذکرة الاولیاء عطار توصیه می نماید : « در ص ۲۱۷ گوید : « سابقاً گفته شده که شما را مثنای علم هست و از آن هیچ باز ماندگی نیست اما لطافت حال می باید کسب کرد بمطالعه مثنوی و منطق الطیر و غیره از کتب و رسائل حال انگیز مُرق » ، و در ص ۲۸۴ گوید : اگر گاهی بمطالعه کیمیا [ی سعادت] یا تذکرة الاولیا [یا] مثنوی اشتغال فرمایند مناسب است نمیدانم که همه اینها آنجا هست یا نه . از امیر غیاث الدین معلوم شد که مثنوی ندارند فرستاده اگر چه بسیار صحیح نیست لیکن غالب مثنویها چنین می باشد و شاید که آنجا تصحیح آن میسر باشد » .

و از حیث انشاء نیز این کتاب در نهایت سلاست و مثنایت و بغایت استادانه و فاضلانه و بلیغ و وافی بمراد بدون اطناب مُملّ یا ایجاز مَحَلّ و بکلی عاری از تکلف و تصنع است و اصلاً گویا مطلقاً مؤلف بجنبه تزیینی عبارات نپرداخته است و فقط وجهه او جنبه معنی و تفهیم مطلب و وفاء بمراد بوده است ولی در عین حال عبارات او بسیار متین و جزل و بغایت فاضلانه است از جنس انشاء خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری تقریباً . خلاصه الکلام این کتاب بسیار نفیسی است هم مطلباً و موضوعاً و هم انشاء . تحریر آن و بسیار جدی و مطابق ذوق سلیم و بدون تمایل بافراط و تفریط است در هیچ مطلبی و هیچ موضوعی مطلقاً و اصلاً . (فللله در المؤلف) .

در ص ۱۷۸ - ۱۷۹ در حق مریدان شاه نعمه الله کرمانی و قاسم انوار (که هر دو

چنانکه معلوم است از مشاهیر عرفای شیعه بوده‌اند) قدح می‌نماید و در حق مریدان شیخ زین‌الدین خوافی از مشاهیر عرفای اهل سنت مدح، و عین عبارت او اینست:

«والبته کسی که صاحب بدعت باشد از وی استرشاد نباید کرد که اگر امر او خود فرضاً بگذرد بنا بر جابری (کذا؟) چند که داشته باشند اما مریدان بجملتهم در هلاک افتند، بلکه هلاک‌اند و ملاحظه فرموده باشند که در مریدان حضرت قدس مآب شیخ زین‌الدین خوافی قدس سرّه العزیز هرگز طالحی فاسدی نیست بلکه همه مردم متورع یا کیزه نیکو اعتقادند الا ماشاءالله، و در مریدان میر نعمه‌الله و میر قاسم و امثال ایشان هرگز مردی شایسته یافت نمیشود الا فاسقی ملحدی مباحی الا ماشاءالله».

عبارت مذکور علاوه بر اینکه قرینه دیگری است بر تسنن مؤلف، عصر او را نیز فی الجمله میتوان از آن معلوم نمود، زیرا که از سوق عبارت و قرائن عادی چنان بنظر می‌آید که مؤلف بایستی معاصر یا قریب العصر یا مشایخ ثلثه مذکور باشد و الا کسان دیگری را برای مثال اختیار می‌نمود چه اگر مشایخ ثلثه مذکور بسیار قدیم تر از او بودند از مریدان ایشان عادة کمتر باقی مانده بوده اند و اصلاً اطلاق «مرید» بر اتباع یکی از مشایخ سلف که عصر او مدت طولی مقدم بر عصر مرید باشد گویا عادة مسموع نیست بلکه در این مورد گویند فلانی از سلسله فلان شیخ است یا جزو طریقه اوست چنانکه در عصر ما گویند فلان از سلسله شاه نعمه‌اللهی است یا جزو طریقه ذهبی یا قادری و نحوه است، و گمان نمیکنم که امروز بتوان گفت فلانی از مریدان شاه نعمه‌الله است یا از مریدان شیخ عبدالقادر کیلانی است، والله اعلم.

باری چون وفات شاه نعمه‌الله در سنه ۸۳۴ است (۱) و وفات قاسم انوار در سنه ۸۳۷ (۲)، و وفات شیخ زین‌الدین خوافی در سنه ۸۳۸ (۳) و چون از جمله «قدس

- ۱ - علی الاصح کافی مطلع السعدین (بنقل ریوازو ۶۳۴) و حبیب السیر جزء ۳ از جلد ۳ ص ۱۴۳، و لب التواریخ (بنقل ریوازو ۶۳۴)، و ریاض العارفین ۱۴۵، و بعضی در سنه ۸۲۷ و ۸۳۲ نیز گفته‌اند.
- ۲ - نجات ۶۹۳، و ریاض العارفین ۱۲۳، و حبیب السیر جزء ۳ از جلد ۳ ص ۱۴۵، و لب التواریخ (بنقل ریوازو ۶۳۶)، و هفت اقلیم (بنقل ریوازو ۶۳۶)
- ۳ - نجات ۵۷۲، و مطلع السعدین (بنقل ریوازو ۹۲۶)، و حبیب السیر جزء ۳ از جلد ۳ ص ۱۴۶.

سرالعزیز» که مؤلف بعد از نام شیخ زین الدین خوافی افزوده معلوم میشود که این اخیر در حین تحریر آن مکتوب در حیات نبوده است، پس معلوم میشود که صاحب این مکاتیب بطور قطع بعد از وفات مشایخ ثلثه مذکور در حیات بوده است یعنی در نصف اخیر قرن نهم هجری، و شاید که عصر ایشان را نیز دریافته بوده است ولی در هر صورت چنانکه گفتیم پُرمتأخراً از ایشان گویا نبوده است.

درس ۲۴۰ گوید در مقام ذکر غربت اسلام در عصر او: «مصطفی صم فرمود بداء الاسلام غریباً وسیعود غریباً، اگر بعد از نهد صد سال غریب نشده هرگز غریب نخواهد شد»، و این عبارت نیز قرینه صریحه است که وی در حدود نهد صد هجری میزیسته است.

درس ۱۹۶ در آخر یکی از مکاتیب خود (که باستثنای همین یک نامه گویا همه بدون تاریخ میباشد این نحو رقم کرده است: «من الفقیر المخلص الداعی قطب ابن محیی تاب الله علیه، فی یوم الثلثا ۲۰ جمادی الثانیه سنه ۸۸۱»، و همین قسم با ارقام هندسی در اصل نسخه مکتوب است نه آنکه ما با ارقام تحویل کرده باشیم، و اگر قرائن سابق الذکر که همه می رساند که وی در حدود نهد صد هجری میزیسته بدست نبود شاید اعتماد چندانی باین تاریخ ۸۸۱ نمیتوانستیم بنمائیم، چه نسخه بسیار جدید غیر متقن و غیر مضبوط با ارقام هندسی تنها بدون تصریح بتاریخ بکلمات تأمه (یعنی احدی و ثمانین و ثمانمائه مثلاً) بهیچوجه وثوق نمیتوان داشت ولی بقرائن سابق الذکر تقریباً قطع پیدا میشود که این تاریخ ۸۸۱ صحیح و درست مطابق عصر مستنبط اوست که نصف اخیر قرن نهم هجری باشد کما تقدم ذکره؛ پس عصر مؤلف نیز فی الجمله معلوم شد. والحمد لله علی ذلك. حالا ببینیم اهل کجا بوده و در چه نقطه از بلاد ایران یا غیر ایران از ممالک فارسی زبان میزیسته است.

درس ۲۳ گوید: «فصلی رسید از جهرم (۱) صینت عن التصرم، مضمونش آنکه

۱ - جهرم بفتح جیم و سکون هاء و ضم راء مهمله و در آخر میم چنانکه تلفظ امروزی است عموماً، و کما یدل علیه ایضاً السجع مع التصرم فی عبارة المؤلف (ولی یاقوت بفتح راء ضبط نموده) شهر مشهوری است از گرمسیرات فارس بساحت سی فرسخ مابین جنوب و مشرق شیراز، و اصل بلوک را که شهر مذکور قصه آنست نیز بهین اسم جهرم خوانند، رجوع کنید بفارسانامه ناصری ج ۲ ص ۱۸۶ بعد.

کسی گفته که مرا چند سؤال است اگر فلان [یعنی مؤلف] جواب من گفت من مرید میشوم والامن خود مرید نیستم .

- درس ۲۵۰ گوید : « درآیامی که آن برادر در جهرم خسته بود شبی بخواب میدیدم که او متوقفی شده این ضعیف بر او گذشتم » .

- درس ۲۶۹ گوید : « نامه عزیز که از جانب برادر گرامی شیخ کریم‌الدین از قریه کارزین (۱) رسید موجب کشاد دل شد » .

- درس ۴۹۹ گوید : « نذیر خدای مَرّة بعد اخری بوی آمد اولاشیة ... (۲) ثانیاً خستگی درب هرموز (۳) ثالثاً مرض اخیر » .

- درس ۴۶۵ گوید : « آنچه در باب توجه شیراز نوشته بودید جواب آن آنکه توجه بعید نیست » .

- درس ۲۱۹ گوید : « رازی عزیز می نزد کمینه حکایت کرد که با جماعتی بیای کوه باباکوهی (۴) رسیدیم و کشنه (کذا) بودیم و هیچ همراه نداشتیم بزرگ ما گفت که ببالای کوه رویم متوکل‌اعلی‌الله که چون مانوکل کرده باشیم ما را چیزی

۱ - کارزین بتقدیم راه مهمله مکسوره (یا مفتوحه) بر زاء ، معجبه مکسوره و سپس یاء مثناة تحتیه و در آخر نون ، نام قصبه ایست در چهل و اند فرسخی مابین جنوب و مشرق شیراز و در مغرب جهرم سابق الذکر و جزو گرمسیرات فارس است ، و تمام بلوک را که شهرک مذکور قصبه آنست نیز بهمین اسم کارزین (و نیز قیروکارزین معاً) خوانند ، و قصبه کارزین مسقط الرأس شیخ مجدالدین فیروزآبادی صاحب قاموس است چنانکه خود در ماده ک زر گوید ، « و کارزین بفارس منه محمد بن الحسین مقری الحرم و به ولدت » ، رجوع کنید بفارسانامه ناصری ج ۲ ص ۲۴۵ - ۲۴۶ . و بسیاری از اشخاص « کارزین » و کازرون معروف را (تقدیم زاء معجمه بر راه مهمله) بایکدیگر اشتباه نموده و صاحب قاموس را اهل کازرون معروف می دانند . ۲ - این کلمه را مرحوم قزوینی نوشته بوده اما در هنگام صحافی رساله که بخط اوست از میان رفته و خواننده نمی شود . (یضامی) ۳ - هرموز و هرمز نام مواضع متعدده است در خطه فارس ، یکی جزیره معروف در مقابل بندر عباسی ، و دیگر نام قدیم بندری در مقابل آن در خشکی در نزدیکیهای همین بندر عباس حالیه ، و دو هرمز دیگر در خطه لار است (فارسانامه ناصری ۲ ، ۲۸۹ ، ۲۹۱) ، و معلوم نیست مقصود مؤلف کدام یک از اینهاست . ۴ - بقعه باباکوهی عارف مشهور از بقاع معروفه شیراز است و در میان کوهی در طرف شمال شیراز بمسافت یکمیل دور از شهر واقع است ، رجوع شود بفارسانامه ناصری ۲ ، ۱۵۰ ، ۱۵۷ ، و بستان السباحه ۴۲۷ ، و ریاض العارفین ۱۴۷ - ۱۲۸ .

حاصل خواهد آمد رفتیم هیچ نیافتیم و کشنه (کذا) باز گشتیم. (۱) (۲)

درص ۱۰۷ - ۱۱۰ صورت مکتوبی مندرج است که مؤلف بیکی از ملوک عصر خود مرقوم داشته است و نام والقباب اورا بدین طریق ذکر میکند: «من الفقير عبدالله قطب بن محیی الی السلطان الاعظم مولی النعم القوم (کذا؟) الشجاع ذی الامر المطاع الذی ادرته الله الملك کبراً عن کابر وجعل محل سریره مأمناً للوارد والصادر... نظام الملة والسلطنة والشوكة والجلالة والدين علاء الملك افاض الله علی قلبه الانوار وعلق ببقائه دولته همم اولی الابصار» ، سپس بعد از فصولی چند وعظ و نصیحت در پایان نامه گوید: «بعده معروض میدارد که سدس مزرعة بردول که و کلاء آن حضرت مجدداً بحال عمارت و زراعت آورده اند وقف مزار حضرت قطب الابرار شیخ فخر الدین ابوبکر قصر کناری است اگر و کلارا امر فرمایند تا بانصرف متولی بقعه دهند موجب اجر جزیل و ذکر جمیل است و حکم و قفی دارد که آن حضرت ابتداءً انشاء میفرمایند و چون درویشان و فقیران از آن محظوظ شوند بر فاهیت خاطر بدعا گوئی و ثناخوانی مشغول گردند ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا والسلام علی الحضرة المبارکة السلطانیة ورحمة الله وبرکاته» .

بلافاصله بعد ازین مکتوب در ص ۱۱۱ - ۱۱۴ مکتوبی دیگر بیکی از وزرا مسطور است که از قرائن معلوم میشود گویا وزیر همان سلطان علاء الملك سابق - الذکر است ولی نام اورا هیچ ذکر نمی کند ، عنوان نامه چنین است: «من عبدالله قطب بن محیی الی الجناب الصاحبی الاعظمی الاکرمی الافخمی النظامی العلوی ادام الله اعانتة وزاد فی الحق درایتة ورزانته» ، و در پایان نامه پس از اندرز و نصیحت بر رسم معمول خود گوید: «مشایخ قصر کنار نتایج ابرارند چون آن عالیجناب بقدر

۱ - قدری بقیه این عبارت از پیش و پس نوشته شود ، چه اینقدر ابرست . (این جمله را مرحوم قزوینی باخط مدادی کمرنگ در حاشیه نوشته است . (ینمائی)

۲ - پس ازین فقرات سابق الذکر بمناسبت جهرم و کاذبین و هر موز تا اندازه معلوم می شود که مؤلف ظاهراً در منطقه فارس از ولایات ایران می زیسته است و مخصوصاً در نقاط جنوبی و گرمسیرات آن ولایت از مکتوب ذیل این فقره بیشتر واضح میشود . (این جملات را مرحوم قزوینی باخط مدادی بی رنگ میان سطور نوشته و ظاهراً در نظر داشته است که بمتن رساله بیفزاید . ینمائی .)

مقدور رعایت و اسداد ایشان فرمایند موجب تقرر است بارواح اولیاءالله و تقرر بایشان موجب تقرر الیه سبحانه و تعالی، مجدداً در باره معافی رقبات ایشان نشان پادشاه آمده انفاذ آن از آن عالیجناب متوقع است و آنکه در هر باب که ایشان را مهمی افتد و بعرض رسانند مدد ممکن دریغ ندارند تو خود دریغ نداری هر آنچه بتوانی والله فی عون العبد مادام العبد فی عون اخیه، والسلام.

از شرح حال شیخ فخرالدین ابوبکر قصر کناری عجاله اطلاعی بدست نیامد، اما قصر کنار مذکور قریه ایست از بلوک مالکی و بلوک مالکی در جنوب شیراز است. درازی آن از قصر کنار تابندر عسلویه (که قصبه بلوک مذکور است) هفت فرسخ و پهنای آن از دو فرسخ نمیگذرد، و محدود است از جانب مشرق بنواحی قومستان لارستان و بلوک کله‌دار و از شمال باز بلوک کله‌دار و از سمت مغرب و جنوب بدریای فارس، و قصبه این بلوک چنانکه گفتیم بندر عسلویه است نزدیک بشت و هفت فرسخ در جنوب شیراز و قصر کنار هفت فرسخ میانه جنوب و مشرق عسلویه است (۱)، و مزرعه بردول بقرینه مقام بلاشک باید از مزارع همین قصر کنار باشد.

و این دو مکتوب بسلطان علاءالملک و وزیر او در خصوص توصیه مشایخ قصر کنار و معافی رقبات و املاک ایشان از خراج، چنانکه مشاهده میشود قرینه دیگر است براینکه مؤلف و اصحاب او از اهالی نواحی جنوبی و گرمسیرات فارس بوده‌اند.

حال از مجموع قرائن مذکوره یعنی با ملاحظه عصر مؤلف که در حدود نهصد هجری بوده و مکان اقامت او که در نواحی جنوبی فارس بوده است، و با ملاحظه اینکه در آن اعصار خطه لار یکی از نواحی بسیار معتبر گرمسیرات فارس و صاحب ملوک مستقلی بوده است میتوان بطرز متآخیم بعلم گفت که مراد از علاءالملک که قطب بن محیی مؤلف این مکاتیب، نامه سابق الذکر را با و نگاشته و او را در آن نامه سلطان اعظم میخواند تقریباً بطور قطع و یقین باید علاءالملک پادشاه لار باشد که در سنه نهصد و یازده برای شاه اسمعیل هدایا و تحف فرستاده اظهار مطارعت نمود. عین عبارت قاضی احمد غفاری در جهان آرا (۲) در ذیل حوادث سنه هجری

عشرة وتسعمایه اینست « [شاه اسمعیل] از راه کوه گیلو بشیراز [نهضت] فرمودند و قشلاق در آنجا واقع شد. در آنوقت اخی بیک که بر سالت لار رفته بود با پیشکش میر علاءالملک حاکم آنجا بدرگاه آمد ، « همچنین فارسنامه ناصری این واقعه را در ذیل وقایع سال نهصد و پانزده ذکر کرده است (ج ۱ ص ۹۴) ، ولی حبیب‌السیر (۱) بدون اینکه این واقعه بخصوصه را تاریخی برای آن معین نماید مثل این می ماند که آنرا جزو وقایع نهصد و چهارده میدانسته است زیرا که این واقعه رامابین تاریخ اربع‌عشرة وتسعمایه (ص ۴۹) و خمس‌عشرة وتسعمایه (ص ۵۳) ذکر نموده است ، علی‌ای حال عین عبارت او اینست : « مقارن آنحال [یعنی مقارن اقامت شاه اسمعیل در دارا بجر د فارس] اخی بیک که در خلال احوال مذکور بر رسم رسالت نزد والی هر موز و امیر علاءالملک حاکم لار رفته بود باز آمد و خیر اطاعت ایشان را بمسامع ایستادگان پایه سریر اعلی رسانید و نفایس اجناس و تبرکات بقیاس را که پیشکش فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف قبول اقتران یافت و پادشاه دوست نواز خرم و سرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانید . »

و این علاء الملک قطعاً همان علاءالملک بن جهان‌شاه است که بقول قاضی احمد غفاری و منجم باشی و صاحب هفت اقلیم (۲) در سنه ۸۸۳ جلوس نمود و سال وفات او معلوم نیست ، و هر چند « علاء الملک » نام یالقب بسیاری از افراد این خاندان از ملوک لار (که خود را بتفصیلی که در کتب تواریخ مذکور است از اولاد کرکین میلاد میدانند) بوده است ، ولی مابین ۸۸۳ که سال جلوس علاءالملک بن جهان‌شاه است الی سنه ۱۰۱۰ که سال انقراض این خاندان است بدست شاه عباس اول ، علاءالملک نامی مابین این طایفه در مآخذ ثلثه مذکوره یعنی جهان آرا و منجم باشی و هفت اقلیم و غیر آنها از کتب تواریخ دیده نمیشود جز همین علاءالملک بن جهان‌شاه مانحن فیه و جز میرزا علاءالملک ملقب بابراهم خان ثانی ابن نورالدهر خان بن ابراهیم خان اول که در سنه

۱ - طبع بیٹی جزو چهارم از لد سوم ص ۵۲ - ۲ - تاریخ جهان آرا نسخه موزه بریتانیه Or 141 ورق ۱۰۰b و تاریخ منجم باشی ج ۲ ص ۶۶۶ و هفت اقلیم بنقل ایته ازودر فهرست کتابخانه

هزار و ده چنانکه گفتیم بدست شاه عباس اول گرفتار آمده و آن طبقه بدو منقرض شدند (۱) و خود او اندکی بعد از آن در سنّ سی و پنج سالگی وفات یافت، پس ازها تقدّم قریب بیقین بلکه یقین میشود که این علاءالملک (۲) معاصر با شاه اسمعیل که در سنه ۹۱۵ برای او هدایا و تحف فرستاد با علاءالملک (۳) بن جهانشاه که در سنه ۸۸۳ جلوس نمود قطعاً و بدون هیچ شکی هر دو یکی است و معلوم میشود که علاءالملک مذکور اقلایسی و دو سال سلطنت نموده بوده است تا تاریخ ۹۱۵، ولی بعد از آن معلوم نیست تا چه مقدار دیگر در حیات بوده است.

این بود خلاصه اطلاعاتی که ما توانستیم در خصوص قطب بن محیی صاحب این مکاتیب و عصر او و محلّ اقامت او و سلطان معاصر او بدست بیاوریم. والله تعالی اعلم بحقایق الامور.

و در ختام این فقره را نیز ناگفته نگذاریم که این نسخه رسائل قطب بن محیی را جناب مستطاب عمده الفضلاء المتأخرین السید السند الورع الثقی جناب آقای حاج سید نصرالله اخوی تقوی مدّ ظلّه العالی از سلسله جلیله سادات معروف به «سادات اخوی» در شهور سنه (۱۳۳۰) از طهران برای راقم سطور محمّد بن عبدالوهاب قزوینی هدیه فرستاده اند. شکر الله سعیه. (۴) محمّد بن عبدالوهاب قزوینی

هفتم صفر سنه ۱۳۴۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

- ۱ - رجوع شود بهالم آرای عباسی ص ۴۲۵ - ۴۲۷، و فارسنامه ناصری ج ۱ ص ۱۳۰ و ج ۲ ص ۲۸۳، و منتظم ناصری ۱۶۵۰۲، ۲ - مذکور در حیب السیر جزو ۴ از جلد ۳ ص ۵۲، و جهان آرا ورق b ۲۰۴ و فارسنامه ۹۴۰۱، ۳ - جهان آرا ورق b ۱۵۰ در فصل ملوک لاری، و تاریخ منجم باشی ۶۶۶۰۲، و هفت اقلیم بنقل ایته ازو در فهرست اندیا اف ...
 ۴ - در پایان کتاب نیز مرحوم علامه قزوینی بخط مدادی بی رنگ چند مأخذ ذکر ثبت کرده که آنچه خواننده می شود اینست: رجوع کنید نیز به فهرست اندیا فیس (بنی) از ایته ... نمره () که در آنجا نسخه ... در کتابخانه مذکوره موجودست و صف ... است. رجوع نیز بطرائق الحقائق ج ... ص ... رجوع شود. نیز به فهرست نسخ ... محیی که ... این «محیی لاری متوفی در حدود ۹۳۳ ... مؤلف حاضر باید او باشد.